بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 12 اسفند 1396.

در مورد ابو الجارود صحبت می کردیم عرض کردیم در مورد این که ابو الجارود زیدیه است بلکه رأس و مؤسس فرقه زیدیه جارودیه است تردید نیست. اینجا یک توضیح کلی عرض کنم زیدیه سه تا فرقه مهم داشته اند. یکی جارودیّه و یکی صالحیّه و یکی بطریه. زیدیه صالحیه و جارودیّه اگر اشتباه نکنم اینها شیعه هستند جارودیّه که شیعه است ولی به نظرم صالحیّه هم شیعه است. عقیده اینها این است که پیغمبر با ذکر اوصاف امیر المؤمنین بر امامت حضرت نص کرده است. بر خلاف امامیه که قائل هستند با ذکر اسمشان به حضرت تنصیص کرده اند. یک تفاوت دیگری در واقع به یک معنا است که گویا امامت را جزء اصول دین نمی دانند. بنابراین اگر کسی امامت را انکار کند آن را کافر نمی بینند بلکه فاسق می بینند. البته عرض کردم این کفر و این چیزهایی که در این بحث هست کفر کلامی است نه کفر فقهی. احکام کافر را کسی نمی گوید بحث این است که در روز قیامت به عنوان کافر محشور می شوند یا مسلمان. امامیه می گویند به عنوان کافر محشور می شوند به دلیل این که اعتقاداتشان درست نبوده است و به اصول دین پایبند نبودند. زیدیه قائل هستند که اینها به امامت ولو پایبند نبودند فاسق شدند نه کافر. طبیعتا یک سری احکامی در مورد کافر و فاسق احکام کلامی اش در روز قیامت فرق دارد. اما یک بطریه قائل بودند که امامتحق امیر المؤمنین بوده است ولی امامت را یک حق می دانند. حق قابل تفویض. نه یک حق غیر قابل تفویض یا یک حکم که نشود آن را تفویض کرد. می گویند حضرت امیر صلوات الله علیه آن مصالحی با سکوت خودشان امامت را واگذار کردند به ابوبکر و بعد از ابو بکر عمر و این است که خلافت این دو را تصحیح می کنند. در مورد عثمان در بعضی از نقل های ما هست که بطریه خلافت عثمان را تصریح نمی کنند در مقاتل الطالبیین ابو الفرج می گوید که قسمتی از اول خلافت عثمان را تصحیح می کنند از یک زمانی که عثمان از منهاج پیغمبر و مسیر اصلی خارج شد از آن به بعد دیگر خلافتش را مشروع نمی دانند. علی أیّ تقدیر به دلیل تصحیح خلافت ابوبکر و عمر بطریه جزء عامه تلقی می شوند. فارق بین عامه و خاصه در تصحیح خلافت ابوبکر و عمر است. ولی یک نکته ای وجود دارد آن این است که زیدیه چه زیدیه عامه چه زیدیه خاصه هر دوشان بین عامه و خاصه قرار دارند. یعنی زیدیه ای که عامه هستد نزدیکترین فرقه به شیعه هستندو امامیه هستند و زیدیه ای که خاصه هستند نزدیک ترین فرقه به عامه هستند. هر کدامشان حالت بینابینی دارند و احیانا بعضی از زیدیه ها از جهت فقهی تابع یکی از مذاهب عامه هستند. بسیاری از زیدیه قائل به مذهب حنفی هستند. الآن زیدیه ای که در یمن حاکم هستند از جهت فقهی معمولا حنفی هستند. یکی از این رؤسایشان که آمده بود در ایران و اتفاقا بعد از یک مدت هم وقتی برگشت یمن ترورش کردند و اینها که در واقع معلم و پیشوای همین ... ها هم بود در مورد عقایدش از او می پرسیدند بحث حنفی و قائل بودن به قیاس و اینها را مطرح می کردیم از جهت تیپ فکری شان خیلی وقت ها این طوری هستند خود ابو حنیفه هم می گویند که بطری بوده است. زیدیه عامه یعنی کسانی که بطریه زیدی عامه است چون خلافت ابوبکر و عمر را تصحیح می کنند و جارودیه و به نظرم صالحیه آنها زیدیه خاصه هستند چون امامت ابوبکر و عمر را تصحیح نمی کند. ولی عرض کردم به هر حال چه زیدیه عامه باشند چه خاصه باشند یک مقداری فاصله دارند هر یک از آن که عامه است از عامه فاصله دارد به خاصه نزدیک است آن که خاصه است از امامیه فاصله دارد به عامه نزدیک است. یک حالت بینابین دارد روی همین جهت گاهی اوقات زیدیه را در مقابل عامه قرار می دهند. حتی بطریه را گاهی اوقات بطریه را جزء عامه قرار می دهند می گویند بطریٌ عامی. گاهی اوقات نه می گویند فلانی عامیٌّ فلانی بطریٌّ در یک عبارتی در کشی هست یک عبارتی را که ذکر می کند می گوید فلانی عامی است فلانی بطری است. عامی و بطری را در مقابل هم قرار می دهد. ولی بعضی جاها بطری و عامی را

چون کأنّه اطلاق عامه شاید بطریه را شامل نشود. اطلاق عامه کسی است که از اول خلافت ابوبکر و عمر را تصحیح کند نه به خاطر این که امیر المؤمنین خلافت را واگذار کرده است خلافت را به او بدهد. این است که یک همچین حالتی دارد. ابو الجارود البته جزء فرقه خاصه زیدیه هستند. این یک جهت. در مورد امامان حالا هر دو گروه چه عامه باشند چه خاصه باشند، اینها یک جهت مشترکی دارند آن این است که برای امام قائل به این هستند که مثلا عصمت امام قائل نیستندو می گویند امام باید امر به معروف و نهی از منکر کند مرحوم شیخ مفید در اوائل المقالات در توضیح امامیه می گوید امامیه سه تا ویژگی دارند که از سایر فرق شیعه ممتاز می شوند. آن این که اولا قائل به نص هستند که مراد نص اسمی است نص که می گویند. ثانیا قائل به عصمت هستند ثالثا قائل به ضرورت وجود امام در مردم هستند. یعنی می گویند امامت مطلبی است که خدا باید حتما امام تعیین کند و در جامعه حجت را ضروری می داند اتصال حجت را ضروری می دانند آن هم می گویند که خداوند به حجتی که باید باشد نص کرده است اسم برده است و آن حجت هم معصوم است. این سه ویژگی ویژگی امامیه است در مقابل زیدیه که به اینها قائل نیستند. روی همین جهت بعد از اینکه به اینها قائل نبودند امامت را بر اساس یک ضابطه کلی تعیین میکنند. این است که الآن بسیاری از زیدیه خلفایشان را امام می دانند. زیدیه یمن پیشوایانشان را امام تعبیر می کنند. امام را یک عدد خاصی هم محصور نمی کنند چون عصمت که قائل نیستند شرط امامتش را این می دانند که یک سری شرایط دارد که من جمله امر به معروف و نهی از منکر. البته سیادت را هم در امام شرط می دانند. کل هاشمیٍّ من ولد فاطمه باید باشد امثال اینها خرج داعیا الی الله یا للامر بالمعروف و نهی از منکر و امثال اینها.

سؤآل:

پاسخ: الآن یادم نیست امامت امام سجاد را با عنوان اسمی قبول دارند به نظرم اسمی قبول دارند یعنی به عنوان خاص قبول دارند.

حالا این را باید ببینم که آیا این که هست پنج تن را قبول دارند و پنج تن را داخل چارچوب چیز نمی دانند می گویند چون پیغمبر نسبت به اینها نص دارد ولو نص وصفی بنابراین امامت پنج تن را تصحیح می کنند. امام سجاد الآن یادم نیست در ذهنم نیست الآن که امامت امام سجاد را قبول داشته باشند.

سؤآل:

پاسخ: ببینید واقعش این است که بسیاری از فرقه ها اول فرقه شان را انتخاب می کنند بعد ادله را چیز می کنند یعنی این طور نیست که نگاه نگاه حق با حق ندار که نیست شما کتب تفسیری را نگاه کنید کسی که معتزلی هست سعی می کند همه روایات را با تفکر اعتزالی معنا کند. آن کسی که اشعری مسلک است مثل فخر رازی تمام تعبیراتی را که در قران هست به آن سبک. حتی کاملا توجیه می کند یعنی چون اشعری مسلک است چیزهایی را که اختیار را برای بنده ثابت می کند آنها را توجیه می کند. آن که معتزلی مسلک است چیزهایی را که یک نوع شاهد بر جبر هست این که مجموع این ادله قرآنی را اگر کنار هم بگذاریم از آن امر بین الامرین در می آید و امثال اینها به اینها کار ندارند. در فقه هم همین است. آن که حنفی است آیه قرآن که می رسد می خواهد مذهب ابوحنیفه را از قرآن در بیاورد.

سؤال:

پاسخ: عرض کردم اصل قضیه حضرت علی است. آن این که آیا پیغمبر اسم حضرت علی را به عنوان امام معرفی کرده است؟ گفته است علیٌّ امام؟

نه بحث دوازده امام در بحث نیست اصلا. عرض کردم محور بحث زیدیه و امامیه در مرحله اول حضرت علی است بعد امام های بعدی در مراحل بعدی است که آنها هم به تبع بحث که آیا حضرت علی به امام حسن به عنوان امامتش نص کرده است امامیه می گویند که هر امامی نسبت به امام بعدی شان نص اسمی دارد و به تواتر و اینها ثابت شده است اینها. برای کل ائمه تواتر است.

در این که ابو الجارود زیدیه جارودیه بوده است اصلا جارودیه را او تأسیس کرده است خب بحثی نیست. بحث سر وثاقتش است. با وجود چیز بودن آیا ثقه هست یا نیست.

سؤآل:

پاسخ: هیچ من جایی پیدا نکردم

خب یک سری روایت هایی در مذمت زید وارد شده است اینها بیش از این که این شخص فاسد العقیده ای بوده است امثال اینها

سؤال:

پاسخ: در مورد ابو الجارود من تعبیر زید کردم می بخشید. در مورد این که خدا قلب ابو الجارود را وارونه کرده است لا یموت الا .... نمی دانم امثال اینها یا حتی کذّاب مکذبون صرف نظر از بحث سندی شان

سؤال:

پاسخ: یعنی سرگردان. این جور روایت هایی که دارد اینها بیش از این است که در مسئله امامت و به جهت امامت تکذیب امام کرده اند و امثال اینها بیش از آن چیزی استفاده نمی شود. ولی عمدتا مرحوم آقای خویی از چند جهت می خواهد اثبات وثاقت ابو الجارود کند.

سؤال:

پاسخ: بله دیگر این امامتشان را چیز کردن اینها برای این که مسلک خودشان را چیز کنند بله بله در این که این ها به هر حال دروغگو بودند اینها چیز بودند ریاست طلب بودند بحث های ریاست طلبی من امروز ها به یک تناسبی بحث های جنگ های صلیبی را نگاه می کردم دیدم که یکی از مشکلاتی که در آن دوره، جنگ های صلیبی بیشتر در منطقه شامات و اینها هست. یک مرحله اش را داشتم می خواندم مثلا فلان امیر منطقه شامات نگران این بوده است که مثلا یک منطقه دیگری که تحت سیطره فلان امیر است به آن حمله کند بخواهد آن را بگیرد می گفت به محض این که بگیرم آن می آید و پای صلیبی ها را وسط می کشد. یکی از نکاتی که چیز بوده است اینها در رقابت های شخصی که بینشان بوده است به راحتی از خارجی ها کمک می گرفتند و از کافر ها برای این که آنها را تثبیت کنند و اینها. این بحث خیلی مسئله نفاقی که بین گروه های مسلمان مختلف وجود داشته است در بحث های جنگ های صلیبی حرف های اول را می زده است. هر وقت که اینها با هم دیگر کنار هم قرار می گرفتند آنها را شکست می دادند. بینشان که نفاق می افتد نمی توانستند با آنها

بحث ریاست طلبی است دیگر وقتی ریاست طلبی شد کسی که با خراجی با کافر حاضر است سیطره کافر را بپذیرد ولی با برادرش کنار نیاید. دو نفر برادر هم هستند این برادر می ترسد که اگر چیز کند این چیز کند. بلافاصله با افرنج به قول آن دوره با آنها بسازند و داستان بر علیه اینها منطقه حلب و منطقه شامات و اینها مرکز این بحث ها است. خب اما حالا عمده اش بحث وثاقت است. آقای خویی قرائنی بر وثاقت ابو الجارود ذکر می کند. می فرماید قرائنی که ایشان ذکر می کند اول می گویند که و الظاهر انّه ثقهٌ لا لأجل ان له اصلا و لا لروایت الاجلاء لما عرفت غیر مرّهٍ من ان ذلک لا یکفی لاثبات الوثاقه.. خب قرینه اولی که ایشان رد می کند دو قرینه را رد می کنند و یک سری قرائن را می پذیرند. ما به ترتیب آقای خویی بحث را دنبال کنیم. اینکه قرینه اول چون اصل دارد بعضی ها خواسته اند از آن برای وثاقت استفاده کنند و این کافی نیست درست هم هست اصل داشتن اصل یعنی کسی که روایت هایش کتابی دارد که مسبوق به کتاب دیگری نیست. کتاب دو قسم است یکی اصل یکی تصنیف است. تصنیف یعنی کتابی که از کتاب های قبلی گرفته شده است ولی اصل از کتاب قبلی گرفته نشده است خودش اصلٌ برأس است در مقابل ریشه یعنی تشبیه به ریشه تصنیف یعنی شاخه. شاخه ها از آن ریشه گرفته اند ولی اصل همان ریشه است. خب حالا مجرّد این که یک کتابش اصل هست نشانگر این نیست که معتمد باشد و امثال اینها. به خصوص اینها گفته اند که اصل آن چیزی است که مورد اعتماد است. چون مورد اعتماد است اعتماد به کتاب نشانگر اعتماد به راوی کتاب است ولی این طور نیست اصل ممکن است معتمد باشد ممکن است نباشد. معتمد بودن در اصل نخوابیده است. و یک عبارتی شیخ طوسی در عدّه هم دارد به احتمال زیاد مراد همین جهتی هست که من می گویم آن این است که یک عبارت دارد می گوید وقتی در حجّیّت خبر واحد می خواهد اثبات کند می گوید حجّیّت خبر واحد جهتش این است وقتی بین امامیه بحث می شده است اینها اگر یکی از آنها به اصلٍ مشهور أو مصنفٍ معروف اعتماد می کرد و کان راویه ثقه، اینها قبول می کردند و خلاصه حرفشان تمام می شد. ظاهرا مراد از راوی اصل همان مؤلف اصل است نه کسی که این کتاب را به خلاف مصنّف چون از کتاف های دیگر اخذ شده است مراد از راوی آن راوی اخیر سند هست که مراد یا راوی هایی که در آن کتاب هستند و اینها. اصل به احتمال زیاد مراد از و کان راویه ثقه مراد آن کسی است که این اصل را روایت می کند. راوی اصل مؤلف اصل را خیلی جاها به تعبیر روی الاصل تعبیر کرده اند. روی الاصل و امثال اینها. این خودش نیاز به یک توضیح مفصلی دارد که نمی خواهم واردش شوم. علی أیّ تقدیر ظاهرا از عبارت عدّه استفاده می شود حتی در اصل معروف مشهور هم شرط حجیّتش این است که راوی اصل ثقه باشد. بنابر این راویان اصل دو قسم بودند حتی اصول معروفه بعضی هایشان ثقه بودند بعضی هایشان نبودند. ظاهرا این طوری است.

سؤال:

پاسخ: یعنی معروف کتاب معروفی است که یک راوی معروفی فرض کنید ابو الجارود یک کتابی هست که این کتاب مشهوری دارد. یک موقعی است که کسی است که آدم گمنامی است حالا کتابی هم دارد که خیلی هم مورد مراجعه و امثال اینها نیست.

سؤال:

پاسخ: یعنی در کتاب های حدیثی هم اشخاص می شناسند او را. شناخته شده است. امثال اینها. بنابراین نفس اصل داشتن نشانه معتمد بودن وثاقت صاحب اصل و امثال اینها نیست. هر چند ما آقای خویی گاهی اوقات می گویند عمل به روایات یک شخص دلیل بر وثاقت راوی نیست. ما این را اشکال نمی کنیم به نظر ما عمل به روایت های زیاد یک شخص یا عمل به همه روایت های کتاب یک شخص این است که آن را ثقه می دانند ولی عمده اش این است که اصل این مطلب درست نیست.و که اصل بودن نشانه معتمد بودن است. اصل داشتن نشانه این است که صاحب اصل حتما ثقه باشد. نه مستقیما نه با واسطه به استدلال این که صاحب اصل اصل باید یعنی کتاب معتمد کتابی که معتمد بود در نتیجه صاحب کتاب هم ثقه است. نه مستقیما نه با واسطه اعتماد روایات نمی توانیم وثاقت صاحب اصل را اثبات کنیم. این یک نکته. وجه دومی که مرحوم آقای خویی ذکر می کنند روایت اجلاء است. ایشان می گویند که ما روایت اجلاء را قبول نداریم. ولی ما خب قبول داریم. ولی در مورد روایت اجلا یک نکته ای عرض کنم البته آقای خویی تعبیر می کنند لا لروایه الاجلاء ما نفس روایت اجلاء را نمی گوییم اکثار روایت اجلاء را می گوییم. این اجلاء هم که می گوییم مراد از اجلاء یعنی کسانی که در حق آنها یروی عن الضعفا و یعتمد المراسیل گفته نشده است. حاج آقا در یک جایی دیدم که این تعبیر می فرمودند که از تفحّص در کتب رجال و اسناد به دست می آید که ما سه گروه داشتیم از محدثین. یک گروه اکثریت محدثین بودند این اکثریت محدثین اکثار روایت از ضعفا نمی گردند حالا تصادفا ممکن بود از ضعفا هم روایت کنند. یک گروه سخت گیر ها بودند حتی تصادفا هم از ضعفا روایت نمی کردند. ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی و جعفر بن بشیر از این گروه دوم هستند. یک گروه اکثار روایت از ضعفا هم برایشان مسئله نداشت. یروی عن الضعفا و یعتمد المراسیل در مورد این گروه سوم است. اجلا که ما می گوییم یعنی کسانی که از گروه سوم نیستند. یروی عن الضعفا و یعتمد المراسیل نیستند و متعلق به اکثریت جامعه محدثین قرار دارند حالا آن قسم دوم که خب خیلی دیگر حتی یک روایتش هم کافی است برای توثیق یک شخص ولی حالا معمولا در مواردی که مورد بحث هست بحث کسانی هستند که با اکثار می خواهیم وثاقت مروی عنه را اثبات کنیم. خب این اصل این قرینه که اکثار روایت مطرح است نه صرف مجرّد روایت. این یک نکته و نکته دوم این که ببینید یک موقعی ما تک راوی را در نظر می گیریم می گوییم این راوی از فلان شخص زیاد روایت کرده است یک موقعی نه مجموع روایت های ثقات از یک نفر را در نظر می گیریم می گوییم اینها زیاد است. ولو هر کدام دو سه تا است زیاد نیست ولی مجموع این روایت ها زیاد است. این دو روش است. در بحث اکثار روایت اجلا بیاناتی که وجود دارد بعضی هایشان اثبات روش اول می کند بعضی بیانات اثبات روش دوم می کند. اجمالا عرض کنم مثلا یک بیانی این است که روایت زیاد یک راوی از یک شخص به منزله شهادت فعلیه به وثاقت است. خب این شهادت فعلیه باید مال یک نفر باشد تا شهادت فعلیه داشته باشد و این شهادت فعلیه حجت است. این یک بیان. یک بیان دیگر این است که کسی که رسم عمده این است که برای قبول خبر به اعتماد وثاقت راوی اعتماد می شده است. اعتماد به قرائن خارجیه خیلی کم اتفاق می افتاده است. بنابراین وقتی تعداد روایات از یک راوی زیاد شد احتمال این که همه آنها به قرینه خارجی باشد ضعیف می شود تا جایی که ما می دانیم فی الجمله بعضی از این روایت ها به اعتماد وثاقت راوی است. بنابراین ما مطمئن می شویم که این راوی ثقه بوده است که از آن روایت کرده اند. این بیان دوم لازم نیست یک راوی زیاد روایت کند. راوی های مختلف هم روایت کنند کافی است. به خلاف آن بیان اول که با عنوان شهادت فعلیه و مشمول ادله حجّیّت شهادت می خواستیم بکنیم اینها با هم دیگر فرق دارد. حالا تفصیل این بحث اکثار روایت اجلا و مبانی اش در جای خودش.

سؤال:

پاسخ: این باز نشده است این بحث ها انقدر. آقای خویی شکالات دیگر دارند اشکالات مبنایی دارند می گویند اینها اصابه الاداله ای هستند و چه هستند و از این حرفها. ما اینجا در مقام بیان آن مبانی نیستم من فقط می خواهم خود آن مبانی را مدعا واضح شود حالا دلیلش چیست بماند. بنابراین ما در واقع دو سبک ادعا وجود دارد. یک سبک این است اگر یک راوی از کسی زیاد روایت کند دلیل این است که او را ثقه می داند و شهادت به وثاقت او می دهد. این یک بیان و یک بیان این است که اگر راویان زیادی از ثقات از یک نفر روایت کنند نشان این است که اعتمادشان به شخص راوی است نه به قرائن خارجی. بنابراین ما از این راه وثاقت راوی را نتیجه می گیریم. در این بحث ابو الجارود از هر دو راه می شود بحث را دنبال کرد اما از راه اول آن که عمدتا خیلی روایت دارد از ابو الجارود محمد بن سنان است. محمد بن سنان بیشترین روایت را از ابو الجارود در کتاب های ما محمد بن سنان دارد. البته محمد بن سنان تضعیف شده است ولی ما با قرائنی وثاقت محمد بن سنان را اثبات کردیم. خب اینجا یک بحث است که آیا اگر راوی اصل وثاقتش را به توثیق ائمه رجال ما اثبات نکردیم. بلکه به قرائن خارجیه اثبات کردیم. آیا ا اینجا ما می توانیم اکثار روایت این شخص را از یک نفر دلیل بر وثاقت او بگیریم؟ به نظر می رسد که مطلب ناتمام است. ما باید در کسانی مثل محمد بن سنان که اصل وثاقتش را از جاهای دیگر اثبات کردیم حالا من اجمالا در محمد بن سنان عرض کنم که محمد بن سنان یک سری وثاقت هایش به دلیل بعضی از عبارت های پراکنده ای هست که در جاهای مختلف مثلا کشی یک جایی اشاره می کند که از عبارت کشی استفاده می شود که می گوید که بسیاری از بزرگان از محمد بن سنان روایت کرده اند. در مقام بیان این است که روایت هایی که در مذمت محمد بن سنان هست درست نیست و بلکه محمد بن سنان کأنّه ثقه است. یک عبارتی کشی در مورد محمد بن سنان دارد که از آن وثاقت محمد بن سنان خب این در مقام این نیست که محمد بن سنان روایت از ضعفا می کند یا خیر. اصل وثاقت را می خواهد اثبات کند چون در شرح حال حالات محمد بن سنان نمی خواهد بیان کند می خواهد بگوید این روایت هایی که در مذمت محمد بن سنان هست از آن استفاده ضعف محمد بن سنان استفاده می شود با توجه به روایت بزرگان از او غلط است. حالا روایت بزرگان از او نشانگر این نیست که او از ضعفا باید روایت کند یا خیر. اصل وثاقت را می خواهد اثبات کند. فرق است بین جایی که مثلا ترجمه کرده است محمد بن سنان را گفته است که ثقهٌ. اگر محمد بن سنان ترجمه کند ثقهٌ بگوید آنجا ما می گوییم که سکوت از ذکر یروی عن الضعفا و یعتمد المراسیل نشانگر این است که این نقطه ضعف را ندارد. چون ائمه رجالی مقید هستند که اگر کسی نقطه ضعف داشته باشد این نقطه ضعف را ذکر کنند. خصوصا در مورد راویان مشهوری مثل محمد بن سنان. اگر توثیق در محل توثیق در محل ذکر شرح حال توثیق شود این توثیق با توجه به سکوت از ذکر یروی عن الضعفا و یعتمد المراسیل دلیل بر این است که آن شخص ثقه است. اما اگر فرض کنید توثیقشان در یک جای دیگر است مثلا همین محمد بن سنان را می گویند مرحوم شیخ مفید در ضمن شرح حال امام رضا می گوید که راویان نص بر امام رضا راویان ثقه ای هستند. من جمله روایت محمد بن سنان را می آورد. خب اینجا در مقام بیان این نیست که محمد بن سنان چه حالتی دارد. آیا یروی عن الضعفا هست یا نیست اصل وثاقت را می خواهد بیان کند. سکوت از ذکر از ضعفا نکردن این جا جایی نیست که این مطلب را بخواهد ذکر کند. این جور توثیقاتی که از لا به لای اینها پیدا شده است یا از اکثار روایت اجلا استفاده کردیم فرض کنید ما می گوییم احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سنان خیلی روایت زیاد می کند. پس بنابراین ثقه است. درست است محمد بن سنان وثاقتش اثبات می شود. ولی این که شاید محمد بن سنان از آن گروهی باشد که در میان ضعفا هستند ما وثاقت راویانی که یروی عن الضعفا نیستند اکثارش به درد می خورد. اکثار روایت راویان

ما صغری قضیه را در مورد محمد بن سنان و امثال اینها نمی توانیم احراز کنیم.

سؤال:

پاسخ: آهان کسی که ضعیف است لازم نیست تذکر دهد چون یروی عن الضعفا نقطه ضعف برای راوی ثقه است. ولی راوی ای که خودش ضعیف است دیگر ضعیف است دیگر.

نه نه ببینید بعضی چیزها فرض کنید که یک بنده خدایی حالا

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد